

نگاه عارفانه سنایی و عطار به تنازع ابلیس با عیسی (ع)

ابراهیم ابراهیم تبار¹

چکیده

در بررسی آثار ادبی مربوط به موضوع ابلیس، متوجه وجوه گوناگون و جریان‌های مختلف در متون صوفیانه به طور عام، و در اشعار عطار و سنایی به طور خاص می‌شویم؛ حکایت نزاع عیسی (ع) و ابلیس از جمله موضوعات مشترک در آثار این دو شاعر به شمار می‌رود که اگرچه، در اجزاء و کارکرد حکایت مذکور تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ لیکن هر دو شاعر در کل داستان، به دخالت روزمره ابلیس در زندگی آدمی معترفاند؛ با توجه به دیدگاه متناقضی که در باب آن بیان داشته‌اند، این پرسش مطرح می‌گردد که نگاه سنایی و عطار نسبت به منازعه ابلیس با عیسی (ع) چگونه بوده است؟ در پاسخ باید گفت، که ابلیس با هر ترفندی ولو خیرخواهانه به انسان نزدیک می‌شود و در قالب پیر و مشاور، عیسی (ع) را به تصاحب قطعه سنگی در اقطاع دنیا محکوم می‌کند. این پژوهش با شیوه تحلیلی-توصیفی، به بررسی منازعه دو شخصیت ابلیس و عیسی (ع) و تصویر شگردهای ابلیس می‌پردازد.

کلید واژه: ابلیس، عیسی، آدم، قرآن، سنگ.

1- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

ebrahimtabar_bora@yahoo.com

تاریخ پذیرش
94/11/18

تاریخ دریافت
94/8/25

1- مقدمه

یکی از محوری‌ترین و مخاطره‌آمیزترین مضامین در تاریخ تصوف اسلامی، مسألهٔ ابلیس و شیطان، و دخالت او در زندگی انسان‌ها است. از این رو، هر یک از نویسندگان و شاعران در خصوص اهمیت بنیادین این رویداد مهم که از عهد خلقت آدم ابوالبشر شروع شده بود؛ و بعداً با سقوط آدم به کرهٔ خاکی همراه گردیده؛ در جوانب آن تلویح و تصریح، و تأویل و تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند و به عنوان یک موضوع مهم قرآنی در تمامی آثار ادبی راه یافته و نظر اکثر منتقدان و پژوهشگران صوفی و غیر صوفی را به خود جلب نموده است تا جایی که هیچ دیوان و دفتری را نمی‌توان یافت که از نام ابلیس، بی‌بهره مانده باشد. مسألهٔ دفاع از ابلیس و ستایش از او به عنوان بزرگ‌ترین موحد جهان، از سوی گروهی از صوفیان صفا و خلآن وفا؛ و نیز سکوت برخی دیگر در باب رفتار تمردآمیز شیطان و هم‌چنین اعتراض اهل شریعت از ابلیس و طرد و لعن وی از سوی خدا، زمینه را برای هزاران جملات و عبارات رنگین و رمزآمیز و شطح و طامات، در طول چندین قرن تمدن اسلامی برای عارفان فراهم آورده است؛ تا به "اجمال ورمزولغز و توریه درباب آن سخن گویند؛" (ابن عربی، بی تا: 256/1) چرا که "جهان بینی عارفان دربارهٔ خدا، هستی، صفات و...باحهان بینی دیگران فرق دارد" (مطهری، 1361:3) چرا که عرفان به کشف و شهود تکیه دارد؛ البته تجربیاتی که به معنای (experiment) تجربهٔ علمی و آزمایشگاهی نه؛ بلکه (experience) یعنی؛ تجربهٔ شخصی (عرفان عملی) است که به شیوهٔ سخن گفتن خاص می‌انجامد، درحقیقت «این گروه الفاظ مخصوص به خود دارند و هدف آن‌ها کشف معانی برای خودشان است. این معانی را به قدرتی از دیگران پوشیده می‌دارند که برای اغیار ناشناخته می‌ماند و اصرار دارند که اسرار آن‌ها در بین سایرین برملا نگردد.» (قشیری 121:1374) این امر، سوالات زیادی را در اذهان عمومی برانگیخته، که آیا شیطان به خاطر توحید، موحد مانده و از دستور خدا سرپیچی کرده و متعاقب آن خروج از بهشت و لعن دائمی را به خاطر حضرت دوست، به جان خریده؛ و یا به خاطر تکبر و غرور «أنا خیر منه» (اعراف/ 12) از سجده، سر باز زده و آدم را از خاک می‌دانسته و خود را برتر از او؛ تا فرمان حق را نادیده بگیرد و دل دوست را بیازارد! در آثار ادبی و دینی، نظریات متفاوتی در باب تحلیل این موضوع نوشته و ارائه گردیده است، که در این مقاله جای بحث نیست؛ لیکن عطار و سنایی دو شاعر بزرگ و

عارف نامی ایران در قرن ششم و هفتم اند که در تمامی آثارشان به این مهم توجه داشته‌اند و هر یک تحلیل خاصی را در باب تمرد یا توحّد ابلیس بیان کرده‌اند، با این وصف، می‌توان ادعا کرد که مسأله ابلیس یکی از محوری‌ترین موضوعات اشعار و نوشته‌های این دو قلّه تصوف به شمار می‌رود. واضح است که درباره اسطوره ابلیس، هیچ کدام از این دو، ابلیس را نماد یک بُعدی خبیث مطلق نمی‌دانند و هر دو تصدیق می‌کنند که سرنوشت ابلیس و سقوط وی برای حرکت چرخه آفرینش و تکامل رشد معنوی انسان لازم و ضروری به نظر می‌رسید، و از سویی دیگر نافرمانی از دستور حق را محکوم می‌دانند.

1-1- پیشینه تحقیق

درباره ابلیس و جایگاه آن، در متون ادبی و دینی اشارات فراوان شده و در قالب کتاب‌هایی از قبیل؛ "الطواسین" اثر حلاج و شرح "شطحیات" اثر روزبهان؛ و در دوره معاصر "شیطان در تصوف" اثر پیترجی. آون و ... انتشار یافته است؛ اما در باب پیشینه این بحث، تحقیقی مستقل با این رویکرد یعنی، بررسی تحلیلی و تطبیقی منازعه عیسی (ع) و ابلیس انجام نگرفته است. برخی از پژوهشگران در بخش‌هایی از آثارشان درباره ابلیس به صورت پراکنده اشاره کرده‌اند: از جمله می‌توان به مقاله "سیمای دوگانه ابلیس" در آثار سنایی (1384) و کتاب سنایی پژوهی (مجموعه مقالات) همایش بین‌المللی سنایی (1392) و رابطه تصوف اسلامی و انسان با خدا " (1388) اثر نیکلسون و مقاله ابلیس در جهان بینی عطار (1394) نوشته ابراهیم تبار... اشاره کرد.

2- چارچوب مفهوم نظری

2-1- ابلیس در قرآن

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ... (بقره/ 34) ابلیس در قرآن کریم، به علت سجده نکردن بر حضرت آدم (ع) و به تکبر و غرور، که سبب نافرمانی از فرمان خداوند شد، از درگاه حق مطرود گردید، به قول شیخ محمود شبستری:

«یکی هفتصد هزاران ساله طاعت به جا آورد و کردش طوق لعنت

ابلیس از سجدهٔ آدم ابا کرد و استکبار نمود و متابعت امر الهی ننمود و سجدهٔ آدم به جای نیابرد و این امر به طوق لعنت: «و إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي الی یوم الدین مطوق شد.» (لاهیجی، 1378: 368) و در پی این عصیان، خداوند او را از هر چیزی نومید کرد و شیطان را رجیم ساخت. شیطان به معنی موجود سرکش و طغیانگر آمده است. این واژه در قرآن حدود 70 بار و به صورت جمع آن یعنی؛ شیاطین 18 بار، و واژهٔ ابلیس در قرآن نیز 11 مورد به کار رفته است، ابلیس در لغت یعنی؛ کسی از هر چیزی ناامید شده، «شیطان برخلاف آنچه بعضی‌ها می‌پندارند، اسم خاص برای ابلیس نیست؛ بلکه مفهوم عامی دارد و به اصطلاح «اسم جنس» است که شامل هر موجود طغیانگر از جن و انس و غیره می‌باشد، هر دو واژهٔ شیطان و ابلیس مکرراً در قرآن به کار رفته، و گاهی مترادف هم‌اند.» (ابن عربی، 1385: 24) «فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما كانا فیه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدواً» (بقره/ 36)

بحث و بررسی دربارهٔ ابلیس به صورت مسئلهٔ کلامی مطرح می‌شود و مربوط به مباحث علم کلامی است، متکلمان اسلامی سعی داشته‌اند تا با استناد به آیات و روایات مختلف، ابلیس را با معیارهای خود مورد تحقیق و بررسی قرار دهند؛ از این رو، دربارهٔ ماهیت ابلیس، علمای کلام تأویلات گوناگونی را بیان داشته‌اند که از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم (1) از سوی دیگر عارفان اسلامی نیز، همچون متکلمان دربارهٔ ابلیس مسائلی را مطرح نمودند و مباحث خاصی را در باب ابلیس، و تمرد او در برابر فرمان الهی که از سر عشق بوده و یا نه، مطرح نموده‌اند؛ یکی از مهمترین منابع الهام‌بخش برای شاعران و عارفان، قرآن کریم است؛ و از جمله موضوعات مهم قرآنی قابل بحث، در باب ابلیس و عدم فرمانبری او از خداوند است. ابلیس در قرآن کریم به علت سجده نکردن بر آدم، و نشان دادن کبر و عجب خود، که باعث نافرمانی از حق شده، و از درگاه باریتعالی معزول و مطرود گردید: «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» (اعراف/ 12) از این رو، جهت دوری از وسوسه‌های شیطانی، این که شیطان دشمن آشکار شامست: «لَمْ أَغْهَدْ الیکم یا بنی آدمَ اَنْ لا تعبدا الشیطانَ اِنَّه لکم عدوٌ مبین.» (یس/ 60) «تاکید شده که قبل از خواندن بسم‌الله الرحمن الرحیم در ابتدای هر سوره از قرآن مجید می‌گویند: «اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم یعنی؛ از شر شیطان مطرود به خدا پناه می‌برم.» (ابن عربی، 1385: 37)

2-2- ابلیس در نزد صوفیان

یکی از مهمترین مسائل در نزد گروهی از صوفیان صفا و عارفان وفا، مسأله ابلیس و دفاع از آن است، این گروه از صوفیان، نافرمانی ابلیس را نوعی عبادت و فرمانبرداری از خدا ذکر می‌کنند، و او را نمونه موحد جهان می‌دانند و در باب او ستایش‌هایی را به عمل آوردند و در «درون ملعونی و مهجوری وی، مقام والا و برجسته‌ای برای او یافته‌اند» (نیکلسون، 145) در میان چهره‌های برجسته این گروه، حلاج در رأس همه مدافعان ابلیس قرار دارد، وی در کتاب «الطواسین» دلائلی را برای توجیه ترمذ ابلیس از فرمان الهی آورده، و بعد از ذکر دیدگاه خود، او را مورد ستایش قرار داده است «حلاج از آن جهت که ابلیس، توحید خداوند را حفظ کرده است او را می‌ستاید؛ و از آن جهت که در برابر فرمان الهی سرپیچی کرده، او را محکوم می‌کند.» (همان: 69) به تعبیر ساده‌تر برای حلاج «ابلیس هم شیطان است، و هم یک قربانی تراژیک مطرود، اما در اخلاص عاشقانه کامل و تمام عیار، اغواگر و معلم.» (پیترجی آون، 1390: 61) بعد از حلاج تمامی برداشت‌هایی که صوفیان متأخر از ابلیس ارائه داده‌اند همه برگرفته از اندیشه حلاجی است، از جمله؛ احمد غزالی، که «وی ابلیس را در کسوت شهید غم‌انگیز عشق می‌بیند که از خودگذشتگی قاطع وی سرانجام به اعاده حیثیت وی منجر می‌گردد.» (همان: 64) هم چنین میراث معنوی غزالی، در وجود یکی از شاگردان جوان او به نام، عین‌القضات همدانی، به حیات خویش ادامه می‌دهد؛ در هنگام مرگ احمد غزالی، عین‌القضات، بیست سالگی را به پایان می‌برد؛ او کمی پا را فراتر می‌گذارد، شجاعت و شوریدگی وی سبب می‌شود تا در بیان حقایق باکی نداشته باشد، صراحت گفتار او از همه صوفیان صفا بیشتر است، تصاویری که همدانی از ابلیس نشان می‌دهد در نسبت با حلاج در مرحله دوم قرار می‌گیرد لیکن در صراحت بیان، در مقام اولی است. ابلیس از دیدگاه وی «شخصیت منفی نیست اگر به باطن شریعت و حقیقت نگاه کنید او سرور عاشقان حق است و بعد از حضرت محمد(ص) بلندترین مقام روحانی را دارد.» (عین‌القضات، 1377، ج 1: 186).

سنایی، شاعر معاصر عین‌القضات، با بهره‌گیری از حکایات و ضرب‌المثل‌ها، رئوس کل حکایت‌های پیرامون ابلیس را در اشعارش بسط داد و با مهارت شاعرانه آن‌ها را در آمیخت،

و می‌توان ادعا کرد که «در ادبیات فارسی نخستین دفاعیه ابلیس، که شاید زیباترین آن‌ها نیز باشد؛ از سنایی غزنوی است.» (نیکلسون، 1388: 69)

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سیمرغ عشق را با دل من آشیانه بود...

(سنایی، 1385: 871)

چنانچه، ملاحظه فرمودید همه صوفیان از ایمان و صدق و وفاداری ابلیس از عشق به خدا سخن گفتند و به ستایش ابلیس پرداختند، اگرچه هر یک از صوفیان، دفاعیه خاصی را برای ابلیس بیان؛ و به جنبه عاشقانه او به خدا توجه نموده و به توحید ابلیس اعتراف و اقرار کرده‌اند؛ که همه آن مطالب، زیبا و شنیدنی است، لیکن «همگی تکرار سخنان پیشینیان است و هیچ تازگی و طراوت سخنان عین‌القضات را ندارد الا سخنان عطار و مولانا» (نیکلسون، 1388: یادداشت مترجم، 156) بعد از بررسی مختصر نسبت به دفاعیات صوفیان، به تبیین نظریات سنایی و عطار در باب منازعه ابلیس و عیسی می‌پردازیم:

سنایی (467-529 ه.ق) شاعر و عارف بزرگ ایران که در اکثر علوم زمانه و معارف عصر خود استاد بوده و پایه علمی وی در تمامی علوم به ویژه، در عرفان اسلامی بر کسی پوشیده نیست و مسأله دگرگونی در اوضاع و احوال وی که آن نیز عنایت الهی بود، در جریان شعر فارسی تأثیر بسزایی داشته و منتج به تحوّل در شعر فارسی گردیده است؛ وی بهترین اشعار را در قالب قصیده و غزل و مثنوی، که الحق نماینده شعر واقعی ایران در زمینه‌های اجتماعی و اخلاق و عرفان است، سروده؛ در باب سرایش اشعار و بیان معانی و تحلیل مضامین اخلاقی و اجتماعی و عرفانی و دینی از هیچ واقعیتی فروگذار نکرده، از نقد کار عالمان دینی و زاهدان ریایی گرفته تا نقد صوفیان بازاری؛ و از پادشاهان تا سپاهیان را با قلم تند انتقادی خویش نشانه می‌رود. در میان آثار سنایی، حدیقه الحقیقه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مضامین عرفانی، که از رایج‌ترین مضامین اشعار فارسی محسوب می‌شود، در اشعار سنایی به ویژه در حدیقه یافت می‌شود، به تعبیر دیگر، «شعر سنایی از در و دیوارش تصوّف و عرفان می‌ریزد.» (شفیعی، 1385: 43) اشعار سنایی دایره‌المعارف اندیشه‌های صوفیانه به شمار می‌رود؛ از مجموع مضامین متنوع اجتماعی و دینی و اخلاقی و سیاسی که در اشعار سنایی وجود دارد، می‌توان به موضوع ابلیس، که یکی از مسائل مهم قرآنی است، اشاره نمود. ابلیس با خدا عهد بست تا همه بندگان را از راه به در ببرد و گمراه کند،

ماجرای دیدار و منازعه ابلیس با عیسی (ع) یکی از موضوعات مهمی است که در اکثر منابع اسلامی نقل شده است.

سنایی نیز در حدیقه با تصاویر زیباتری، این داستان (عیسی و ابلیس) را به نظم در آورده:

<p>در اثر خوانده‌ام که روح‌الله ساعتی چون برفت خواب گرفت سنگی افکنده دید، بالش ساخت ساعتی خفت و زود شد بیدار گفت: ای رانده، ای سگ ملعون جایگاهی که عصمت عیسی است گفت بر من تو زحمت آوردی با من آخر تکلف از چه کنی ملک دنیا همه سرای من است ملکت من به غضب چون گیری گفت بر تو چه زحمت آوردم گفت کین سنگ را که بالش توست عیسی آن سنگ را سبک بنداخت</p>	<p>شد به صحرا برون شبی ناگاه به سوی خوابگاه شتاب گرفت خواب را جفت گشت و بیش نتاخت دید ابلیس را در آن هنجار به چه کار آمدی برم به فسون مرتو را کی در آن مکان مأوی است در سرایم تصرفی کردی در سرایم تصرف از چه کنی؟ جای تو نیست ملک و جای من است تو به عصمت مرا زبون گیری قصد ملکیت بگو که کی کردم؟ نه زدنیاست چون گرفتی سست؟ شخص ابلیس، زان سبب بگداخت (سنایی، 1374: 392)</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

عطار (553-627 ه.ق) شاعر و عارف نامی ایرانی، آثار زیادی از او به یادگار مانده است، با اینکه در باب زندگی شخصی و خصوصی او، صاحبان تذکره‌ها علی‌رغم وجود آثار مشهورش، چیز خاصی را ننوخته‌اند و مطلب صریح و روشنی از گفته‌های آن‌ها دریافت نمی‌گردد و به قول شفیعی کدکنی: «در میان بزرگان شعر فارسی، زندگی هیچ شاعری به اندازه زندگی عطار در ابر ابهام نهفته نمانده است. اطلاعات ما در باب مولانا صد برابر چیزی است که در باب عطار می‌دانیم، حتی آگاهی ما درباره سنایی که یک قرن قبل از عطار می‌زیسته، بسی بیشتر از آن چیزی است که در باب عطار می‌دانیم.» (شفیعی، 1383: مقدمه 11) حتی از سال تولد و وفات او تاریخ معین و دقیقی در دست نیست، اما برخی از

آثار منظوم و منثور که از او باقی مانده، به صراحت می‌توان در باب اندیشه‌های عطار سخن گفت، و یا در صحت و سقم انتساب آثارش تحقیق کرد. در میان آثار متعدّدش، چهار مثنوی یعنی؛ اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه؛ از زیباترین آثار منظوم او به شمار می‌روند. این چهار مثنوی، دارای مضامین مشترک دینی و عرفانی‌اند؛ هر کدام از آثار، موضوعاتی را در قالب حکایت‌های کوتاه و گاهی نسبتاً بلند در خود جای داده؛ هنر عطار در توصیف صحنه‌ها و چینش منطقی حکایت متناسب با موضوعات، بسیار زیبا و اعجاب‌انگیز و در عین حال ماهرانه است، تصویرنگاری او و انتخاب واژگان و تسهیل انتقال معانی به ذهن خوانندگان بسیار ستودنی است. از میان موضوعات مختلف که در حکایت‌های عطار آمده، ماجرای دیدار ابلیس با عیسی (ع) بر سر تصاحب خشتی سنگ از سوی حضرت عیسی (ع) با توجه به عدم تعلق عیسی (ع) به دنیا، شنیدنی است، این داستان در دواثر؛ مصیبت‌نامه (7 بیت) و منطق‌الطیر (21 بیت) آمده؛ ابتدا خلاصه داستان از مصیبت‌نامه عطار نقل می‌گردد؛ عیسی (ع) خشتی سنگ زیر سرش نهاد و خوابید ابلیس بر بالای سر او ایستاد، وقتی که عیسی (ع) بیدار شد، پرسید که اینجا چه می‌کند؟ ابلیس گفت: که این خشت زیر سر تو از آن من است، به من برگردان، زیرا همه دنیا وقف بر من و جزء اقطاع من است. عیسی (ع) آن خشت را بنیادخت و سر بر خاک نهاد و خوابید:

(حکایت اول)

عیسی مریم به خواب افتاده بود	نیم خشتی زیر سر بنهاده بود
چون گشاد از خواب خویش عیسی نظر	دید ابلیس لعین را بر زبیر
گفت: ای ملعون چرا استاده‌ای؟	گفت: خستم زیر سر بنهاده‌ای
جمله دنیا چو اقطاع من است	هست آن خشت آن من این روشن است
تا تصرف می‌کنی در ملک من	خویش را آورده‌ای در سلک من
عیسی آن از زیر سر پرتاب کرد	روی را بر خاک، عزم خواب کرد
چون فکند آن نیم خشت ابلیس گفت	من کنون رفتم، تو اکنون خوش بخت

(عطار، 1386: ابیات 52-3346)

(حکایت دوم)

دیوت از ره بُرد و لا حولیت نیست از مسلمانانی به جز قولیت نیست

در غم دنیا گرفتار آمدی
 گر تو را گفتم که دنیا کن نثار
 چون بدو دادی تو هر دولت که هست
 ای زغفلت غرقه دریای آز
 هر دو عالم در لباس تعزیت؟
 حُب دنیا ذوق ایمانت ببرد
 چیست دنیا آشیان حرص و آز
 گاه قارون کرده قی بگذاشته
 حق تعالی کرده لاشیء نام او
 رنج این دنیای دون تا کی ترا
 خاک بر فرقت که مُردار آمدی
 این زمان می گویمت محکم بدار
 کی توانی دادن آسانش زدست
 می ندانی کز چه می مانی تو باز؟
 اشک می بارند و تو در معصیت
 آرزو و آز تو جانست ببرد
 مانده از فرعون وز نمرود باز
 گاه شدادش به شدت داشته...
 تو به جان آویخته در دام او
 لاشه‌ای نابوده زین لاشی ترا...
 (عطار، 1365: ابیات 2045-2065)

3- حکایت عیسی (ع) و ابلیس

در این حکایت، ابلیس با عیسی (ع) دیدار می کند و او را به خاطر استفاده از تکه سنگی (خشت) به عنوان بالش، مورد ملامت قرار می دهد. درون مایه اصلی این داستان، بهره‌وری از دنیا را نشان می دهد. عطار و سنایی، هر دو به این نکته ظریف دقت نظر داشتند، که دنیا، سبب جذب شیطان است. به تعبیر دیگر، دنیا مرکز توجه شیطان، و ورود به این حریم، یعنی قرار گرفتن در دام شیطان است. اصلاً توجه آدم به دانه گندم (و یا میوه ممنوعه) خود نماد تعلقات به دنیاست، آدم در برابر وسوسه دنیا فریب خورد؛ از این رو، شاعران و نویسندگان در مذمت دنیا، مطالب زیادی نوشته‌اند، بی تردید می توان گفت که هیچ کتابی را نمی توان یافت که در آن واژه دنیا و صفات آن را نگفته باشند؛ اگر هر کتابی را باز کنید، چند بیتی یا چند سطری در مذمت دنیا نوشته شده، آثار عطار و سنایی نیز از این دست آثارند، که دنیا را مرکز وسوسه‌های شیطان می دانند، به عنوان نمونه، هر یک از آثار عطار به ویژه مثنوی‌های او (اعم از اصلی و انتسابی) را بررسی کنید، ابیات زیادی را در مفهوم بی‌ارزشی دنیا می یابید؛ دنیا، مردار و لاشه گندیده است و انسان را مثل خود بل صد بار بدتر، گندیده‌تر خواهد کرد، و همچون آتشی است که خلقی را در خود می سوزاند، و یا مثل کژدمی که نیش آن سبب مرگ هر یک از بهره‌مندان خواهد شد؛ و یا آشیان حرص و آز است و

عالم آلتست در متون منثور عرفانی تا قرن هفتم (68-88) 77

آزمندانی چون فرعون و نمرود و قارون، که تمثال و سمبل واقعی دنیاپرستان اند، از آن بهره می‌برند؛ یا مثل گوژپشت که صد هزاران شوی را هر روز به کام مرگ می‌فرستد، جالب اینکه دنیاپرستان از آن بی‌خبرند؛ عیسی (ع) در باب دنیا گفت: دنیا پلی است از روی آن بگذر، اما روی آن پلی مساز. (ریتر، 1377: 6)

هست دنیا گنده پیری گوژپشت صد هزاران شوی را هر روز کشت
(عطار، 1380: 41)

مجو درستی عهد از جهان سُست نهاد که این عجوزه، عروس هزار داماد است
(حافظ، 1389: 66)

و به قول عطار:

هست دنیا بی‌وفا و پر جفا تو ازو امید می‌داری وفا
هست دنیا همچو مرداری خسیس گم مگردان اندر و جان نفیس
(عطار، 1380: 41)

چنان که اشاره گردید، در اکثر مثنوی‌های عطار ابیاتی در باب مذمت دنیا سروده شد، در مصیبت‌نامه و الهی‌نامه و پندنامه در هر حکایت، چند بیتی با این تصویر روبرو می‌شویم:

مال دنیا خاکساران را دهند آخرت پرهیزگاران را دهند
مدبری که رو به دنیا آورد بهره کی از عالم عقبی برد
هست شیطان ای برادر دشمنت غل آتش خواهد اندر گردنت
(عطار، 1373: 205)

نکته دوم: سنایی به ادعای ابلیس مبنی بر سرقت مایملک خود توسط عیسی (ع) و رنج و آزار وی از این سرقت، تاکید چندانی نمی‌کند، فقط اشاره‌ای مختصر بدان دارد:

گفت: بر من تو زحمت آوردی در سرایم تصرفی کردی
با من آخر تکلف از چه کنی در سرایم تصرف از چه کنی؟
(سنایی، 1374: 392)

در مصیبت‌نامه عطار نیز به ادعای ابلیس که در حدیقه اشاره رفت، به جزئیات مهم پیرامون ناتوانی ابلیس و از پس گرفتن اموال مسروقه، به دلیل عصمت عیسی، که در اسلام از خصیصه‌های پیامبران اوالوالعزم به شمار می‌رود، چیزی دیده نمی‌شود. نکته قابل توجه

78 فصل نامه علمی پژوهشی « عرفانیات در ادب فارسی »

این است که دنیا در هر دو داستان (حدیقه و مصیبت نامه) به عنوان ملک شیطان دانسته شده، از این رو، عطار و سنایی هر دو معتقدند که دنیا مهمترین اقطاع ابلیس است.

جمله دنیا چو اقطاع من است هست آن خشت، آن من این روشن است
(عطار، 1386: 3346)

ملک دنیا همه، سرای من است جای تو نیست ملک و جای من است
(سنایی، 1374: 392،)

تصرف عیسی در این ملک ابلیس، به اندازه ناچیزترین (پاره سنگ) چیزهاست، اگر چه این پاره سنگ به دید نمی آید اما بلافاصله مورد اعتراض شیطان قرار می گیرد.

گفت: بر من تو زحمت آوردی در سیرایم تصرفی کردی
(سنایی، همان، ب 17)

تا تصرف می کنی در ملک من خویش را آورده ای در سلک من
(عطار، 1386: 3350)

بدیهی است که حضرت عیسی (ع) سرمشق اعراض از دنیا در میان همه پیامبران است. او هرگز خانه ای برای خود نساخت؛ (عطار، 1386: ابیات 5-6363) از این رو، وقتی با اعتراض شیطان روبرو شده که از سرای من (دنیا) خشتی برداشتی، عیسی (ع) سریع آن را به دور انداخته؛ به گفته غزالی «عیسی به جز شانه ای و سیوی با خود نداشت و چون دید که کسی با انگشتان خود ریش خود را شانه می کند و به جای سبو با دو کف دست آب می نوشد هر دو را بینداخت.» (غزالی، احیاء 204/4 نقل از ریتر، 1377: 300)

با این همه، عیسی (ع) به بالاترین درجه اعراض از جهان نائل نشده؛ نقل است: «چون عیسی را به آسمان ها می بردند فرشتگان جمع شدند و وصله های جامه وصله زده او را می شمردند و در آن سیصد وصله یافتند. آنها گفتند: خدایا! عیسی در خور یک جامه درست بی وصله نبود؟ جواب آمد نه! دنیا در نظر او ارزش تعلق خاطر را نداشت. آنگاه فرشتگان او را گردیدند در گریبان او سوزنی یافتند. خداوند فرمود: سوگند به عزت و جلال خودم که اگر او این سوزن را نداشتی او را تا جنات عالیة خود بالا بردمی. اما اکنون فقط آسمان چهارم را به او وا می گذارم. او با یک سوزن، از صعود بیشتر بازماند.» (ریتر، 1377: 301)

بنابراین برای رسیدن به خدا، حتی از یک تار موی دنیا نیز نباید بهره ای داشته باشی:

عالم آلت در متون منثور عرفانی تا قرن هفتم (88-68) 79

تا که تو دم می‌زنی همدم نه ای تا که مویی مانده‌ای محرم نه‌ای
ور چو عیسی از تو یک سوزن بماند در رخت می‌دان که صد رهزن بماند
گرچه عیسی رخت در کوی او فکند سوزنش هم بخیه بر روی او فکند
(عطار، 1365: 40-4136)

خاقانی هم در قصیده‌ای به سوزن عیسی اشاره دارد:

تنم چون رشته مریم دو تا است دلم چون سوزن عیسی است یکتا
(خاقانی، 1373: 24)

سنایی و عطار هر دو در این حکایت، توجه به دنیا را محکوم می‌کنند.

3-1- ابلیس به عنوان مشاور

ابلیس از ترفندهای مختلف برای نزدیکی و همدمی با انسان‌ها بهره می‌برد تا خود را چنان به عنوان دوست نزدیک کند که هرگز تصور حضورش به ذهن نمی‌رود؛ اصلاً تبخر ابلیس در ظاهر آرایبی و نزدیکی به آدم است، وقتی فرصت غفلت ایجاد شود، نفوذ می‌کند، و آن لحظه، لحظه فراموشی فرد از یاد خداست:

هست شیطان هم‌رهش همچو رفیق راهزن گشته چو او اندر طریق
چون که دل بی‌یاد الّهت بود دیو ملعون یار همراهت بود
(عطار، 1373: 6-205)

اعتقاد عطار بر این است که انسان دائماً در معرض فراموشی است و هر لحظه‌ای که نسبت به فرمان خدا، نافرمانی کند، با سرکشی از فرمان حق، همدم نفس و شیطان می‌شود؛ بدیهی است که نفس خطرناک‌ترین جاسوس شیطان در وجود آدمی است. لحظه‌ای آرام ندارد، به تعبیر ساده‌تر «نفس چند منظوره‌ترین سلاح شیطان است و بهترین سلاح آن، دنیاست» (پیترجی، 1390: 383) پس متحد اصلی شیطان در وجود آدمی نفس است و بازیچه دست ابلیس؛ همان گونه که مار و طاووس آلت دست ابلیس شدند، نفس که مرکز جذب تمام لذات دنیوی است، جاسوس ابلیس در وجود آدمی به شمار می‌رود.

گفت تا پیش تو است این نفس سگ از برت ابلیس نگریزد به تک
(عطار، 1365: 2029)

وقتی انسان جذب دنیا شود و به آن دل بندد، دیگر رهایی از آن ممکن نیست، از این رو، ابلیس در قالب‌های مختلف، خود را به انسان نزدیک می‌کند تا او را به سوی خود فراخواند، سنایی و عطار مهمترین نکتهٔ اساسی را که سبب طرد ابلیس از درگاه خدا شد، غرور و منیت دانسته‌اند؛ که ریشه در نفس آدمی دارد؛ چراکه تکبر و سرکشی مانع رسیدن به کمال خواهد بود، هرگاه انسان در دام غرور بیفتد به راستی، در سعادت و رستگاری بر او بسته خواهد شد.

تا توانی به گرد کبر، مگرد با عزایل بین که کبر چه کرد؟
آب طاعت برید از جویش نیل لعنت کشید بر رویش
(سنایی، 1348: ابیات 1-260)

عُجب و غرور چنان ویرانگر است که عبادت چندین هزار سالهٔ ابلیس را بر باد داد مثل آتش در پنبه.

اگر تو طاعاتِ ابلیس کردی چو عجب آری در آن ابلیس گردی
جوی عجب تو گر طاعت جهانیست مثال آتشی در پنبه دانیست
(عطار، 1386: ب 4-1363)

نکتهٔ مهم دیگری که از این حکایت بر می‌آید، مشاورهٔ ابلیس است، هشدار ابلیس به عیسی (ع) یادآور هشدار یک پیر به مرید است، در این داستان، ابلیس نه تنها به عنوان یک موجودی وسوسه‌گر است؛ بلکه به عنوان یاری همراه، نکاتی را برای تکمیل راه طریقت، که همان انقطاع کامل از دنیاست، گوشزد می‌کند، پیری دلسوز که نگران معنویت مرید است. به هر شکل، عطار و سنایی در هشدار به خطر پنهانی و فریب وسوسه‌های شیطانی مشترکند، و تأکید می‌کنند که ممکن است کم‌اهمیت‌ترین اشیاء دنیا (پاره سنگ) مورد توجه ابلیس قرار گیرد، در این صورت، ابلیس در قالب مشاورهٔ خردمند و پیری نگران وارد عمل می‌شود و لحظه‌ای از فکر مریدش غافل نخواهد بود، از این رو، عیسی (ع) از این گفتگو به رنج و عذاب می‌افتد، که شیطان او را به استفاده از ناچیزترین اشیاء دنیا هشدار دهد! که ترک تعلقات می‌کند. «هر چند ابلیس بر کاهلان و ناهلان چیرگی دارد و گرنه با مخلصان کاری ندارد و چون بندگان مخلص باشند از او در گذرند.» (عین‌القضات، 1370: 75) در دو حکایت مذکور (سنایی و عطار) به خصوصیات پیرگونهٔ (راهنمایی) ابلیس چندان توجهی نشده؛ اما

نکته‌تعلیمی که برای سالک می‌ماند، این است که سالک همیشه باید مواظب قاطعان طریق باشد چرا که در محک امتحان قرار می‌گیرد، در این حکایت قبل از رفتن، ابلیس نکته‌ مهمی را به عیسی (ع) هشدار می‌دهد و آن ترک دنیا، و آزادی از چنگ آن است؛ (آیا این از شگردهای کم سابقه ابلیس به شمار می‌رود؟)

3-2- آزار ابلیس

نکته شایان توجه در این حکایت، این است که سنایی و عطار از شرح و تفصیل یکی از اجزاء اصلی حکایت که در ملاقات بین عیسی و ابلیس واقع شده، اجتناب ورزیدند؛ آزار و شکنجه ابلیس است، در کل این حکایت، «در ظاهر امر، عیسی متهم به سرقت است و خطا؛ (پیترجی، 1390: 395) و در روایت سنایی این موضوع گسترش یافته و یک گام جلوتر می‌رود: «ابلیس در تلافی و مقابله به مثل با عیسی، که به قلمرو او هجوم آورده و مایملک او را دزدیده، تنها و بی‌یاور است؛ چرا که عیسی از محافظت خاص خدا برخوردار است، و این از مقام نبوت او، و نقش وی به عنوان الگوی زندگی معنوی ناشی می‌شود و تحلیل این موضوع مهم است؛ زیرا بر رابطه میان ابلیس و انسان به ویژه، قصوری که هر یک از آنها در این رابطه مرتکب می‌شوند، نوری تازه می‌افکند.» (همان) دو حکایت کوتاه از ابن عربی و عطار که در باب ابلیس آمده، بی‌ارتباط با بنیاد اصلی این داستان نیست؛ ابن عربی نقل می‌کند: «مردی به نزد سرور ما، ابن ابی مدین آمد و گفت: سرور من! شیطان مرا می‌آزارد، از تو می‌خواهم که او را از من برانی، شیخ گفت: پیش از تو ابلیس آمده و از دست تو شکوه کرد؛ آن مرد پرسید: چه گفت؟ شیخ گفت: ابلیس به من گفت: ای شیخ تو می‌دانی که خدا دنیا را برای من آفریده و آن را در حباله من در آورده؛ و حلقه دام من قرار داده و مرا بر آن چیره گردانیده است... (ابن عربی، رساله القدس، ص 31، نقل از پیترجی، 1390: 395) عین این حکایت در منطق الطیر عطار نقل گردیده است:

غافلی شد پیش آن صاحب چله	کرد از ابلیس بسیاری گله
گفت ابلیسم زد از تلبیس راه	کرد این بر من به طراری تباه
مرد گفتش ای جوا مرد عزیز	آمده بُد پیش ازین ابلیس نیز
مشتکی بود از تو و آزرده بود	خاک از ظلم تو بر سر کرده بود
گفت: دنیا جمله اقطاع منست	مرد من نیست آنک دنیا دشمنست

تو بگو او را که عزم راه کن دست از دنیای من کوتاه کن
(عطار، 1365، ابیات 40-2035)

حکایت ابی مدین و ابلیس، با داستان عیسی و ابلیس مرتبط است، به ویژه آن شکلی که در حدیقه سنایی نقل شده، از اطاعت و تسلیم ابلیس حکایت دارد و حال آن که، هرگونه قصور اخلاقی او را کوچک نشان می‌دهد. ابلیس انسان را وادار نمی‌کند که خود را در وسوس دنیا گرفتار سازد، بلکه برعکس، از زمین خود محافظت می‌کند و اجازه نمی‌دهد تا انسان از دنیا استفاده ببرد چراکه «او به تحقیق کارگزار خدا در زمین است، و ابلیس به اراده خدا تن در داد» (پیترجی، 1390: 397) پس این انسان است که خود را به تبهکاری می‌اندازد. در حکایت عیسی و ابلیس باید به اهانت ابلیس به عیسی و اتهام سرقت خشت؛ با نگاهی به عملکرد کیهانی عیسی و ابلیس توجه گردد. عیسی (ع) چون معصوم است، از دسترس قدرت شیطان به دور است، پس کسی که از دنیا سود می‌برد، باید به وسوس شیطان تن در دهد، در حالیکه دنیا، کالای شیطان است؛ و حال آنکه عیسی (ع) بدون هزینه (تسلیم در برابر وسوسه‌ی شیطان) از کالای شیطان استفاده می‌کند!

3-3- مراحل تجلیه

عطار و سنایی به رهروان سلوک تعلیم می‌دهند که هرگز تحت تأثیر نفس قرار نگیرند، چرا که نفس زمینه را برای ورد شیطان آماده می‌کند:

راه بر من می‌زند وقت حضور	دیگری گفتش که ابلیس از غرور
در دلم از غم آن افتاد شور	من چو با او بر نمی‌آیم به زور
از برت ابلیس بگریزد به تگ	گفت: تا پیش تو است این نفس سگ
در تو یک یک آرزو ابلیس توست	عشوۀ ابلیس از تلبیس توست

(عطار، 1365: ابیات 4-2040)

دام‌های شیطان زیادند: یکی از این دام‌ها دنیاست، و این دنیا مرکز اصلی این دام‌ها است و نفس مهمترین محرک در فریفتگی انسان، و جذب دنیاست؛ و از سوی دیگر، دنیا اقطاع ابلیس است و اگر تو به سگ نفس بها ندهی و به ملک ابلیس تعرض نکنی، ابلیس نیز با تو کاری ندارد:

دست از اقطاع او کوتاه دار تا نباشد هیچ کس را با تو کار
(همان: ب 2046)

آنچه که از اندیشه‌های عطار و سنایی برای سالکان طریقت دریافت می‌شود این است که اگر قرار است که آتش خروشان دنیا خاموش شود، نفس باید در آتش زهد و پرهیزگاری بسوزد و روح، تنها با عبور صوفی از شعله‌های تطهیر، به پیروزی دست می‌یابد؛ وقتی که روح تجلی یابد، صوفی به پیروزی نائل می‌آید. اما شرط دیگر برای تجلی، گسستن از دنیاست. هر کسی در دنیا چنگ بیندازد گویا اسیر وساوس شیطان شده است:

رنج این دنیای دون تا کی تو را؟ لاشه‌ای نابوده زین لاشی تو را
هر که در یک ذره لاشی گم بود کی بود ممکن که او مردم بود
هر که را بگسست در لاشیء دم او بود، صد باره از لاشیء کم
(همان: ابیات 8-2066)

دنیا مردار است. «الدنیا جیفه و طالبها کلاب» (محاضرات راغب، ج 1، ص 215، نقل از گوهرین، 1365:301) در قرآن کریم، آیات فراوانی وجود دارد که دنیا را سرای فریب و متاع قلیل؛ و زندگی را لهُو و لعب خوانده است: (ر.ک، آل عمران، 182/ انعام، 32/ توبه 38/ مومن 42) این همه دلیل بر بی‌ارزشی و لاشیء بودن دنیاست. با این وصف، حضرت عیسی (ع) با برداشتن پاره ای از خشت، و نهادن آن به زیر سرش، در اقطاع شیطان دخالت نموده؛ و با هشدار شیطان، از آن پاره خشت صرف نظر کرد، شاید در ظاهر امر پاره خشت هیچ ارزشی نداشته باشد، اما از آنجایی که قهرمان این حکایت، از جمله پیامبران معصوم و اولوالعزم است، و کمینۀ تعلقات انبیا، در نزد خدا بزرگ جلوه می‌کند، لذا عیسی (ع) از آن تبری جست. مولوی در مثنوی، در باب گناه آدم که خوردن میوه ممنوعه (دانه گندم) که کمینۀ چیزهای بهشت بود، اشاره دارد که ارتکاب آدم به خوردن آن در ظاهر، اگرچه امری خرد به نظر می‌رسد لیکن تمرّد از دستور خداوند و غلبۀ نفس (شیطان) بر آدمی امری بزرگ و خطیر جلوه می‌کند:

یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس شد فراق صدر جنت طوق نفس
گرچه یک مو، بد گنه کو جسته بود لیک آن مو، در دو دیده رسته بود
بود آدم دیدهء نور قدیم موی در دو دیدهء بود کوه عظیم

(مولوی، 1375: د 2/ ابیات 15-17)

حضرت عیسی (ع) با ترک پاره خشت به همه تعلقات مهر باطل زد و به آخرین مرتبه تجلیه رسید.

گلخن دنیا که زندان آمده ست سر به سر اقطاع شیطان آمده ست
(عطار، 1365: ب 2146)

3-4- نقد دو فرضیه

حکایت منازعه ابلیس و عیسی (ع) در منطق الطیر، تصحیح دکتر گوهرین ص 113 از بیت 2043 با نام مالک دینار (مالک دینار را گفت آن عزیز... بیت: 2043) آغاز می‌گردد، استاد شفیع نیز این داستان را، به همین نحو یعنی؛ بدون ذکر نام عیسی نقل کرده؛ و در تعلیقاتی که بر این داستان در مصیبت‌نامه (ص 621 ذیل ب 3346) نوشته که نسخه ایتالیا، این حکایت را عیناً با نام عیسی آورده، همچنین در کتاب حدیقه سنایی تعلیقه استاد مدرس رضوی ص 17-516 این حکایت نقل شده در آنجا نیز به داستان مصیبت‌نامه عطار اشاره کرده، که «از احیاء علوم‌الدین غزالی 4:11 نقل شده است». (مدرس رضوی، 1375: 22)

کتاب «دریای جان» نیز به حکایت مصیبت‌نامه (7/16) اشاره دارد و در باب بیزاری عیسی (ع) از دنیا حکایتی را نقل کرده؛ (ریتر، 1377، ج 1: 75) علاوه بر آن، در باب اعراض عیسی (ع) از دنیا نیز مطالبی را ذکر کرده است؛ (همان: 300) با این وصف، اگر نسخه ایتالیا نیز در باب عیسی (ع) مطالبی را آورده، احتمالاً در قالب یک حکایت مستقل بوده، نه در قالب این حکایت که با مالک دینار شروع می‌شود؛ با توجه به این که در متن این حکایت کوتاه، نام فرعون و قارون هم آمده؛ و این‌ها از جمله کسانی اند که به حب دنیا گرفتار بودند و سبیل دنیا دوستی‌اند، و اگر قرار باشد هر حکایتی که در مفهوم بیزاری دنیا آمده، به داستان عیسی (ع) باید منتسب کرد پس در اکثر آثار عطار از جمله، الهی نامه تصحیح ریتر (ص 304 و 306) حقایقی در مذمت دنیا پرداخته؛ و یا در مصیبت‌نامه ذیل حکایت «سجده کردن ابلیس و سخن عیسی (ع) در باب کارهای عادی» (7/8) ص 219 به مذمت دنیاست و قس علیهذا ... می‌توان همه این حکایت‌ها را به عیسی (ع) مرتبط ساخت!

بنابراین، با توجه به محتوای حکایت عطار در منطق الطیر، نمی‌توان به طور حتم و یقین اعلام کرد که این حکایت در باب عیسی (ع) سروده شده؛ با این توصیف که حکایت "منزاعه عیسی و ابلیس" در آثار عطار فقط در مصیبت‌نامه آمده، که ذکر گردید و فرضیه پیترجی آن در کتاب شیطان در تصوّف (ص 392) در باب «ابلیس، نمونه انسان عارف» ذکر شده، جای تأمل است، اگر چه خط سیری که عطار در آثارش دنبال می‌کند با مضامین حکایت منطق الطیر یکسان به نظر می‌رسد، ولی نمی‌توان به طور قطع یقین اعلام کرد که هر دو حکایت عطار (منطق الطیر و مصیبت‌نامه) به عیسی (ع) می‌پردازد؛ از سویی دیگر، عیسی (ع) در اعراض از دنیا سرمشق همه پیامبران الهی است، پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «هر که خواهد عیسی بن مریم را در زهد بیند در ابوذر نگرد.» (هزار حکایت، ص 55 نقل از عطار، 1383، تعلیقات بیت 3355) از سویی دیگر، در حکایت منطق الطیر بحثی از حرص و آز است، که ریشه تعلقات به دنیا است و این دنیا دوستی پیشتر در وجود عیسی (ع) سوزانده شده بود، وجود قهرمانان داستان از جمله، قارون که در گنج‌های خود پنهان شده بود و چیزی جز گنج نمی‌دید، و حرص مردم خوار او را بخیل کرده بود، و یا فرعون و نمرود و شذاد که از شاهان ستمگر مغرورند و اوج الگوی دل بستگی به دنیا به شمار می‌روند و اصلاً با شیطان در تصاحب دنیا شریکند، با حضور این شریران، که سمبل حرص و غرور و خشم و سببیت‌اند، حضور عیسی (ع) در این حکایت مفهومی ندارد، اینان رمز غرور، تکبر و ستم، و نمادی از روح فاسد و پلیدند، و قافله سالار آنان شیطان است؛ چطور ممکن است این حکایت به عیسی (ع) اشاره داشته باشد؟ تنها وجه مشترک با حکایت مصیبت‌نامه مذمت دنیا است؛ از جهتی، طولانی بودن حکایت منطق الطیر (حدود 21 بیت) از مصیبت‌نامه خود دلیل دیگر (اگر چه ضعیف است) بر این مدعا است، ولی مقصود کلام، همان است که دنیا بی‌اعتبار است و ارزش ندارد، از این حیث با حکایت مصیبت‌نامه مشترک است.

4- نتیجه‌گیری

عطار و سنایی، به سالکان طریقت توصیه می‌کنند که برای پیمایش وادی طلب حیل‌های شیطان را به بازی نگیرند و حتی اتفاقات را، که به ظاهر کم اهمیت‌اند، باید جدی بگیرند؛ چرا که یک قدم خطا در مسیر ابلیس، برای عارف سالک خطرناک و کشنده است، البته این امر سبب می‌شود تا انسان بندگی شیطان را بپذیرد و در اطاعت او بسر برد.

همچنین طالب، اندرزهایی که از شیخ دریافت می‌کند باید بسیار دقت کند و به صورتی خستگی‌ناپذیر در مسیر طریقت ادامه دهد و از پیوستن به گروه یاران ابلیس اجتناب نماید؛ طبیعتاً این‌ها در دنیا پرسه می‌زنند تا بر پیروانشان افزوده گردد و طوق هلاکت را به گردن آن‌ها بیفکنند. همچنین باید از ویژگی برجسته شیطان یعنی؛ غرور، بر حذر بود، بدیهی است که تکبر و سرکشی مانع کمال است و دام غرور سبب تنزل در درکه‌های شقاوت است و راه سعادت را می‌بندد. وقتی که پایان زندگی آدمی مرگ است و نابودی جسم؛ پس چرا باید به دنیا توجه کرد؟ و خشت روی خشت گذاشت؟ درحقیقت، این ساختن دنیا، که منجر به خرابی آخرت می‌شود، چه ارزشی دارد؟ به نظرسنایی و عطار، خشت‌های دنیاسازی از خود دل باید آغار گردد، نه از مواد و مصالح دنیا.

چون پس خشت لحد خواهی فتاد خشت بر خشتی چرا خواهی نهاد؟
چون گِل از خونابه دل می‌کنی از پی دنیا چرا گل می‌کنی؟
(عطار، 1386: 4-3353)

پی‌نوشت‌ها

- 1- ر.ک. به مقاله «ابلیس درجهانبینی عطار» ابراهیم تبار (1394: 5)
- 2- این بیت در مصیبت‌نامه (9/11) تکرار شده است.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابراهیم تبار، ابراهیم. 1394. "ابلیس در جهان بینی عطار". فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. واحد تهران جنوب. س 11. ش 40. صص 11-33.
- ابن عربی. 1385. *تفلیس ابلیس التعیس*. ترجمه گل‌بابا سعیدی. تهران: ناشر امید. ----- (بی تا) *الفتوحات المکیه*. تحقیق د. عثمان یحیی و بیروت: دارالفکر.
- اسداللهی، خدابخش. 1388. "اندیشه‌های عرفانی عین‌القضات...". فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. س 5. ش 14. صص 15-30.
- پیترجی آون. 1390. *شیطان در تصوّف*. ترجمه مرضیه سلیمانی. تهران: نشر علم.
- حافظ. 1389. *دیوان اشعار*. تصحیح برگ نیسی. چاپ ششم. تهران: نشر فکر روز.
- حلاج، حسین بن منصور. 1384. *الطواسین*. تصحیح لویی ماسینیون. مترجم. محمود بهفروزی. تهران: نشر علم.
- خاقانی، افضل‌الدین. 1373. *دیوان اشعار*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چاپ چهارم. تهران: زوار.
- ریتر، هلموت. 1377. *دریای جان*. ترجمه زریاب خویی و مهرآفاق بابیوردی. چاپ دوم. تهران: نشر الهدی.
- سنایی، مجدود ابن آدم. 1374. *حدیقه الحقیقه*. تصحیح مدرس رضوی. چاپ چهارم. تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1385. *تازیانه‌های سلوک*. تهران: نشر آگه.
- عطار، فریدالدین. 1386. *اسرارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: نشر سخن.
- _____. 1373. *پندنامه*. تصحیح، سیل و ستردوساسی. به اهتمام ع. روح بخشان، تهران: نشر اساطیر.
- _____. 1386. *مصیبت‌نامه*. تصحیح شفیعی کدکنی. تهران: نشر سخن.
- _____. 1365. *منطق الطیر*. تصحیح سید صادق گوهرین. چاپ چهارم. تهران: نشر علمی و فرهنگی.

88 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

عین القضاة، همدانی. 1370. تمهیدات. تصحیح عقیف عسیران. چ 3. تهران: کتابخانه منوچهری.

قشیری عبدالکریم 1374. رساله قشیریة. تحقیق عبدالکریم محمودو... تهران: نشر بیدار. لاهیجی، محمد. 1378. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. تعلیقات. محمدرضا برزگر و عفت کرباسی. چاپ هفتم. تهران: نشر زوار.

مدرس رضوی. 1374. تعلیقات بر حدیقه الحقیقه. تهران: نشر سنایی.

_____ . 1348. مثنوی های حکیم سنایی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

مطهری، مرتضی. 1361. عرفان حافظ. مقالات و بررسی ها. تهران: صدرا.

مولوی، جلال الدین. 1375. مثنوی معنوی. چاپ دوم. شرح کریم زمانی. تهران: نشر اطلاعات.

نیکلسون، رینولدا. 1388. تصوف اسلامی و رابطه‌ی انسان و خدا. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ چهارم. تهران: نشر سخن.